

## شرایط کنونی و وظایف ما

به خاطره ی چریک فدایی خلق  
رفیق شهید محمدحسین خادمی  
تقدیم می شود.

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران  
مرداد ماه ۱۳۶۱

صداقت، صمیمیت، کاردانی، پُرشوری، خستگی ناپذیری  
رفیق محمدحسین خادمی سمبل همه این خصائل انقلابی بود.

رفیق محمدحسین خادمی در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای متوسط در شهر بروجرد به دنیا آمد. با توجه به محیط سیاسی زادگاهش که انقلابیونی چون چریک فدایی خلق مادر مبارز عزت غروی، رفیق همایون کتیرائی و رفیقی چون دکتر/عظمی را در خود پرورش داده بود و با توجه به جو سیاسی خانواده اش، رفیق محمدحسین از همان ابتدا با مسائل سیاسی آشنا شد. او تلاش زیادی برای درک معضلات اجتماعی و کسب آگاهی سیاسی می کرد و اندیشه خدمت به خلق، کم کم وجود او را فرا می گرفت. پس از اتمام دوره دبیرستان، تصمیم به ادامه ی راه رفیق صمد بهرنگی گرفت. از اینرو علیرغم برخورداری از نمرات بالا در کنکور سراسری، به دانشگاه تربیت معلم رفت. در این سال ها که اختناق در جامعه بیداد می کرد، تلاش او برای ارتقاء سطح آگاهی ی سیاسی خود، مبارزه ای را دربر می گرفت که او در این جهت علیه وضع موجود می نمود. این مبارزه، ارزش و اهمیت کتاب های انقلابی، لزوم مخفی کاری، زیرکی و هوشیاری را به او می آموخت.

یورش وحشیانه ساواک منفور به خانواده رفیق که به بهانه های مختلف صورت می گرفت، او را از نزدیک با دشمن آشنا می کرد و کینه به دشمن و عزم رهایی خلق را در دل او بارور می ساخت، به خصوص دستگیری یکی از برادران رفیق در سال ۵۴ توسط مزدوران رژیم شاه تأثیر زیادی در عزم انقلابی ی او به جا گذاشت. در این زمان او دیگر با بی ثباتی هرچه تمامتر درصدد ارتباط با سازمان چریک های فدایی خلق برآمد تا در راه پُرشکوه این سازمان، همچون یک چریک فدایی خلق به وظایف انقلابی خویش عمل نموده و دین خود را به خلق ادا نماید. از طریق آشنائی با رفیق مجتبی خرم آبادی و ارتباط با گروه ها و محفل های سیاسی موجود در ایران که به نحوی با سازمان چریک های فدایی خلق در رابطه بودند، رفیق دیگر تماماً به کار انقلابی می پرداخت. جسارت انقلابی و سخت کوشی او در این دوره برای انجام وظایف انقلابی به قدری برجسته بود که تمام رفقاییش را مجذوب خود می کرد، همه از صداقت انقلابی و پاکبختگی رفیق شدیداً تحت تأثیر قرار می گرفتند.

در اواخر سال ۵۵ که ساواک برای چندمین بار به خانواده رفیق یورش بُرد، او نیز به همراه دیگر اعضای خانواده اش دستگیر شد. ولی با توجه به بازجویی درخشانی که به ساواک پس داد، دشمن نتوانست شناختی از او به دست آورد. معهذای پنج ماه در زندان رژیم شاه به سر برد و هنگامی که از زندان آزاد شد، همواره این جمله رفیق یوسف زرکاری که: "زندان آموزشگاه انقلابیون است" بر سر زبان او بود. او تجربه زیادی از این دوره زندگی مبارزاتی اش گرفته بود، عشق به توده ها و کینه به دشمن در دل او زیانه می کشید و اندیشه به کارگیری تمامی قابلیت ها و تمامی تن و جاننش در راه انقلاب، سراپای وجودش را می سوزانید. از اینرو پس از آزادی از زندان، وقتی تلاش او برای ارتباط با سازمان با توجه به وارد آمدن ضربات سخت بر پیکر آن به جانی نرسید، مصمم شد به همراه عده ای دیگر از دوستان انقلابی اش مستقلاً در جهت پیشبرد خط مبارزه مسلحانه اقدام نماید. این تلاش با دستگیری ی مجدد رفیق به سرانجام نرسید. پس از رهایی از زندان، دیگر امواج خروشان مبارزات توده ها اوج گرفته و میدان وسیع فعالیت در

مقابل انقلابیون گشوده بود. رفیق محمدحسین در مبارزات توده ها شرکت جست و با توجه به انرژی انقلابی بیکران و کاردانی و تجربیاتی که از زندگی ی توده ها آموخته بود و سطح آگاهی سیاسی نسبتاً بالا، توانست نقش مؤثری در این مبارزات ایفاء نماید.

بعد از قیام ۲۲- ۲۱ بهمن، پس از شکل گیری مجدد "چریک های فدایی خلق ایران" او از اولین رفقای بود که به سازمان ما پیوست. رفیق محمدحسین علیرغم سن کم اش، فردی پخته و مجرب به حساب می آمد. خیلی زود توانست با خصال انقلابی خود، احترام رفقای سازمانی اش را برانگیزد. رشد سیاسی او در سازمان به قدری سریع بود که پیش از هر رفیق هوادار دیگر کاندیدای عضویت در سازمان گردید و مدتی بعد به عضویت سازمان پذیرفته شد.

در این دوره که سازمان برای حل مسائل مالی اش دست به مصادره ی بانک های مختلفی زد، رفیق محمدحسین یکی از معدود افرادی به شمار می آمد که در حالی که در حوزه های مختلف کار تشکیلاتی شرکت می کرد، یکی از اعضای فعال و ثابت تیم عملیاتی نیز بود. او در چندین مصادره بانک با شجاعت کامل عمل نمود.

خستگی ناپذیری در کار از خصوصیات برجسته ی رفیق بود. او علیرغم آن که به تنهایی مسئولیت یک بخش از انتشارات سازمان را به عهده داشت، در کارهای دیگر نیز فعالانه شرکت می جست. همواره رفقا برای انجام سخت ترین و سنگین ترین وظایف تشکیلاتی از جمله به رفیق محمدحسین مراجعه می کردند و او با پشتکار، علاقه و شوری بی پایان از آن ها استقبال می کرد و بارهای بار نشان داد که شایستگی انجام وظایف تشکیلاتی مشکل و سنگین را دارد. او تمامی مشکلات و ناملایمات را با عشق به رفقا و ایمان به پیروزی راه پرافتخار سازمان با آغوش باز می پذیرفت. عشق او به رفقا تا به آن حد بود که وقتی آنان را می دید، صورتش بشاش می شد و انگار تمامی خستگی ها یکباره از تنش زوده می شد.

در جریان انشعاب تحمیلی به سازمان رفیق محمدحسین آن را محکوم نمود و با انرژی ی هرچه تمامتر برای ترمیم ضربات وارده به سازمان تلاش کرد. در این زمان با توجه به لو رفتن یک خانه علنی که رفیق به آن جا رفت و آمد داشت، در دام تیم تعقیب و مراقبت ساواک جمهوری اسلامی افتاد. هوشیاری ی بی نظیر رفیق با توجه به آشنائی او به حرکت چریکی در شهر (و از آن جا که بی اغراق از تمام کوچه ها و خیابان های تهران شناسائی داشت) باعث شد که متوجه این تعقیب بشود و آن را با رفقای سازمانی مطرح نماید. سازمان نیز درعین حال که از همان زمان سعی در پاک کردن ردهای پلیسی می نمود، تیمی را برای شناسائی و اعدام انقلابی مزدوران تعقیب کننده در نظر گرفت. ولی مشکلات فراوانی که به خصوص در رابطه با هجوم وحشیانه ی رژیم به توده ها و نیروهای مبارز برای سازمان پیش آمده بود، باعث شد طرح برای چند روز به عقب بیافتد، ولی دیگر دیر شده بود. مزدوران که ابتدا رد رفیق را گم کرده بودند، مصمم بودند در اولین فرصت او را دستگیر سازند.

بالاخره رفیق محمدحسین در ۳۱ شهریور ماه علیرغم استفاده از قرص سیانور، زنده به دست دژخیمان جمهوری اسلامی اسیر گشت. ساواک رژیم او را به زیر شکنجه های وحشیانه کشیدند و به طوری که بعدها آشکار شد، دژخیمان پاهای رفیق را تا زانو سوزانده بودند. ولی رفیق محمدحسین، رفیقی که عشق به خلق، کینه به دشمن با سراپای وجودش درآمیخته بود، کمترین سستی نی از خود نشان نداد و با ایمانی پُرصلابت به آرمان پرولتاریا تمام اطلاعات و اسرار سازمانی را در سینه خود محفوظ ساخت. حتی قرارهای ثابت رفیق نیز سالم ماندند.

بالاخره رژیم واپسته به امپریالیسم خمینی در تاریخ ۷ آبان ماه ۶۰ رفیق محمدحسین خادمی را به جوخه ی اعدام سپرد. ستاره ای پرفروغ از آسمان پرستاره ی خلق فروافتاد، ولی فروغ اندیشه ها و برخوردهای انقلابی رفیق همواره روشنی بخش وجود رفقای است که با الهام از پاکبختگی و صمیمیت انقلابی او با عزمی راسخ راه پرشکوهش را ادامه می دهند.

یادش را گرامی بداریم و راهش را ادامه دهیم.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریک های فدایی خلق ایران

بیش از سه سال از استقرار رژیم کنونی در ایران می گذرد. نظری اجمالی به آنچه که در این مدت گذشته است، سرعت بی سابقه تحول امور را چه در جانب بالائی ها و چه در جانب پائینی ها نشان می دهد. رژیم جدید در آغاز تمام طبقه ی بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی وابسته را نمایندگی می کرد، ولی خیلی زود مصالح حفظ نظام بالائی ها را به جان هم انداخت(۱): "بازرگان نخست وزیر ایران"، "نخست وزیر منتخب امام"، نوکر آمریکا خوانده شد و به کناری گذاشته شد و همراه با برکناری وی، در همه جا تصفیه های بزرگی صورت گرفت. بنی صدر که زمانی سخنرانی ی مراسم افتتاحیه اولین دسته رسمی چماقداران سازمان یافته یعنی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را برعهده داشت، امروز در پاریس از این که کمونیست ها نمی گذارند در ایران دموکراسی برقرار کند و با او همان طور برخورد می

کنند که حزب توده با مصدق برخورد کرده، رنج می برد و تاریخ را به دلسوزی برای خود فرامی خواند و رئیس جمهوری که با هزارگونه تقلب و دغلاکاری، چه در تنظیم قوانین و چه در نحوه رای گیری از صندوق بیرون آورده شد، در جریان تحول حوادث از قدرت برکنار شد. حکومتی که بسیاری از تحلیلگران نادان آن را حکومت روحانیون می دانستند، حتی به روحانیونی که در آغاز با وی همدست بودند، تاخت. در زمینه حمله به روحانیون و شکستن حرمت آن ها، این رژیم به اصطلاح روحانی بدعتی گذاشت که در تاریخ روحانیت اسلام بی سابقه است: *شریعتمداری* که کشتار خلق ترکمن، خلق کرد و خلق عرب را به رژیم کنونی تبریک می گفت و حمایت همه جانبه اش را از پاسداران و ارتشیان در کشتار خلق اعلام می کرد، در جریان امور خود به پشت تلویزیون کشیده شد و اظهار ندامت کرد.

خلاصه در این سه سال، در بالا سنگ روی سنگ بند نبود و حفظ و بقای نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم همه را به جان هم انداخته بود. ولی علت این همه تحول را در بالا، نه در بین خود بالائی ها، بلکه در شرایط بحران نظام اقتصادی- اجتماعی و مبارزات خلق باید جستجو کرد. روزهای خوش جمع کلارک، خمینی، هویزر، بهشتی، *بازرگان*، *مطهری*، *بزدی*، *قطب زاده*، *امیرانظام*، *مراغه ای* و *نزیه* با چه سرعتی گذشت. بسیاری از این ها رفتند، ولی یک چیز باقی ماند: ارتشی سازمان یافته و نیرومند و نیروی پاسدار متشکل در خدمت این ارتش.

در صحنه اجتماعی در درون طبقه حاکم، بنابر طبیعت نظام، بخش بوروکراتیک (۲) که در جریان نهضت مردم تضعیف شده بود و مستقیم ترین آماج جنبش قرار داشت، بار دیگر خود را سازماندهی کرده، بخش های غیربوروکراتیک که به عینه می دیدند بدون حمایت دولت قادر به سروسامان دادن کار و کسب خود نیستند، در سازمان یافتن بخش بوروکراتی بوروکرات کمک بسیار کردند. ولی به تدریج که این بخش خود را تجدید سازمان داد، دیگران را از قدرت راند. همه تحولاتی را که در بالا در طی این مدت صورت گرفته، می توان با تجدید قوای تدریجی این بوروکراتی بوروکرات و دست اندازی هرچه بیشتر آن بر بخش های جدیدی از اقتصاد و نیازهای این بوروکراتی بوروکرات در سرکوب جنبش مردم، در هر مرحله توضیح داد.

در اواخر دوران شاه و قبل از خیزش مردم، بوروکراتی بوروکراتیک برنامه های وسیعی را برای دست اندازی بر بخش های جدیدی از اقتصاد و مخصوصاً بخش توزیع تدارک می دید. فروشگاه های بزرگ سراسری و شرکت های تعاونی توزیع در این رابطه به وجود می آمدند و بانک های دولتی در دورافتاده ترین نقاط کشور، روابط اقتصادی مردم را کنترل می کردند. خرده بوروکراتی شهری در مبارزات خود با حمله به این مراکز ناراحتی خود را از این جریان نشان می داد. بوروکراتی بوروکرات در آغاز، پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، آن قدرت را نداشت که اهداف خاص خود را که با تحول طبیعت سیستم نیز تطبیق می کند، پیش ببرد و به همین جهت ما در آغاز شاهد رشد شدید خرده بوروکراتی مخصوصاً در بخش مبادلات هستیم.

در روستاها نیز، موقتاً با تسخیر زمین های بوروکراتی بوروکرات و زمین های ملی شده که کنترل آن ها با دولت بود، شاهد گسترش بیش از پیش تولید خرده بوروکراتی و تقلیل کنترل دولت هستیم. ولی همه این ها که بازتاب هایشان در سیاست، چه در درون بالائی ها و چه در درون پائینی ها، به روشنی و به فوریت احساس می شد، زودگذر بود. بوروکراتی بوروکرات با سرعت به سازماندهی خود پرداخت و چون دستگاه بوروکراتیک قبلی را برای انجام مقاصد خود کافی ندید، برطبق سیاست کلی خود یعنی کوبیدن انقلاب به نام انقلاب، نهادهای جدیدی به وجود آورد و آن ها را زائیده ی انقلاب جلوه داد که مهم ترین آن ها جهادسازندگی بود. بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن، دادگاه های انقلاب و دادگاه های صنفی و انواع مؤسسات از این قبیل همه بر بوروکراسی ی قبلی اضافه می شد تا کنترل بوروکراتی بوروکرات را در شهر و ده مستحکم کند و در سیاست، دعاوی *بهشتی* و *بازرگان* و *خامنه ای* و *بنی صدر* را دامن بزند.

دو عامل، مخصوصاً بوروکراتی بوروکرات را در دست اندازی به بخش های دیگر تحریص و تشویق نمود. یکی کم شدن درآمد نفت (۳) و دیگری جنگ ایران و عراق. کم شدن درآمد نفت ایجاب می کرد که خرج دستگاه سرکوب و ماشین عظیم بوروکراتیک از داخل خود کشور تأمین شود، ولی در داخل کشور در دست کارگران و دهقانان ما چندان چیزی نبود که دولت بتواند مخارج خود را از آن تأمین نماید. هرچه بود در دست بوروکراتی وابسته و خرده بوروکراتی وابسته به آن متمرکز بود. در این جاست که می بینیم بوروکراتی بوروکرات شروع به دست اندازی به کیسه بخش های دیگر بوروکراتی وابسته می کند. با ایجاد ترس و ارباب مستقیماً از آن ها باج می گیرد. زمین ها و اموال با ارزش شان را مصادره میکند، جریمه های هنگفت بر آن ها می بندد و سرانجام مالیات های بی سابقه وضع می کند. جنگ ایران و عراق فرصتی طلائی برای بوروکراتی بوروکرات پیش آورد تا تقریباً اساسی ترین بخش توزیع را به خود اختصاص دهد و از طریق شبکه ای وسیع حیره بندی مواد مورد نیاز مردم را عملی را کرده، همه چیز را در کنترل خود بگیرد.

ولی اگر مبارزه در درون بالائی ها چنین شدت و حدتی به خود گرفته، مبارزه ی بین بالائی ها و پائینی ها در همین مدت با شدتی دهها برابر این جریان داشته است. توهامات خلق نسبت به رژیم جدید مانع از آن نشد که آن ها از همان نخستین روز در زندگی روزمره خود عملکرد آن را نبینند و در مقابل آن حتی الامکان به مقابله برنخیزند. اگر در بین بالائی ها بر سر نحوه استثمار و نحوه سرکوب مردم درگیری بود، همه در مورد لزوم سرکوب خلق با یکدیگر توافق داشتند. *بازرگان* از همان آغاز برای پاسداران از خیانت فدائیان سخن می گفت و *بنی صدر* بند پوتین سربازان را در کردستان محکم می کرد.

رژیم جدید بی محابا کارخانجات را تعطیل می کرد و بدون هیچ تعهدی در مقابل کارگران، آن ها را بیکار می نمود و در مقابل اعتراضات کارگران، دسته های چماق به دست و پاسداران مسلح را قرار می داد. در روستا به کمک دادگاه های انقلاب و نیروهای مسلح به سرعت درصد بازپس گرفتن زمین هائی برآمد که دهقانان مصادره نموده بودند. خرده

بورژوازی شهری را با انواع جریمه ها و باجگیری ها مورد چپاول قرار داد و برای آن که مسئولیت خود را در نابسامانی وضع اقتصادی و علل واقعی این نابسامانی را از چشم مردم پنهان کند، گاه آن ها را در انتظار عمومی شلاق زد و به بهانه های گوناگون بخش بزرگی از خرده بورژوازی روشنفکر را از کار بیکار کرد و وحشیانه به مشاغل موقتی ای که توده بیکار شهری برای خود تهیه می کرد، تاخت و خانه های آن ها را بر سرشان خراب نمود.

در زمینه سیاسی هر حرکتی در پائین، واکنشی در بین بالائی ها برجای گذاشت و هر تصفیه حسابی در بالا با سرکوبی وحشیانه در پائین همراه بود و در جریان این بده و بستان بود که این رژیم به بزرگ ترین مکاری سیاسی خود دست زد و وقتی که توده ها را کاملاً در مقابل خود دید، خیمه شب بازی تسخیر سفارت آمریکا را بپا کرد و از این طریق بسیاری از حساب های خود را در بالا و پائین تصفیه نمود و بلافاصله این نقش را به جنگ با عراق منتقل کرد. (۴)

در سرکوب جنبش مردم، رژیم اساساً بر نیروی مسلح تکیه می کند. ولی مخصوصاً در آغاز از توهم مردم نسبت به خود و تبلیغات عوام فریبانه ضدامپریالیستی استفاده بسیار زیادی می کرد و سردرگمی سازمان های سیاسی خلقی در مورد وضعیت جدید و طبیعت رژیم موجود و همچنین خط مشی و سازمان مبارزه، زمینه مانور وسیعی برای این سیاست عوام فریبانه فراهم نمود.

سازمان چریک های فدایی خلق که در آغاز تنها سازمانی بود که روشنفکرترین عناصر خلق را به دور خود جمع می آورد، مدتی نسبتاً طولانی از هرگونه اظهار نظری در مورد ماهیت رژیم جدید خودداری کرد و از سازماندهی نیروهای که چشم امید به او بسته بودند، سر باز زد. پس از آن که سرانجام دست به ارائه تحلیلی از ماهیت دولت زد، در حاکمیت، دو جناح خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال تشخیص داد و امپریالیسم را از یاد برد و در موضع گیری های مقطعی خویش اساس کار خود را بر بندبازی میان این دو نیرو در درون حاکمیت قرار داد. بدون آن که هیچ گونه مسئولیتی در قبال مردمی که در تجربه روزمره خود به ماهیت این رژیم پی می بردند، احساس کند. در چنین حوی بود که انواع و اقسام سازمان های کوچک کمونیستی به وجود آمد، بدون آن که بتوانند با جنبش مردم ارتباط برقرار کنند و آن را سازماندهی و رهبری نمایند. روشنفکران کمونیست در این مدت انرژی و تحرک و فداکاری بسیار قابل تحسینی از خود نشان دادند. همه جا بودند، ولی بدون آن که کار خود را سازماندهی کرده باشند و بدون آن که هدف استراتژیک مبارزه را در نظر بگیرند.

سازمان مجاهدین خلق به خوبی توانست از محیط مساعدی که برای رشد آن در میان توده ها به وجود آمده بود، استفاده کند و در طی همان چندماه اول حکومت جدید، سازمان خود را که در آغاز عملاً در جامعه وجود نداشت، در سراسر کشور گسترش دهد. ولی تحلیل این سازمان از ماهیت رژیم جدید، وی را در شرایطی قرار داد که نه تنها خود را از مبارزات توده ای کنار می کشید، بلکه بر توهم توده ها نسبت به این رژیم دامن می زد.

عدم شناخت صحیح سازمان های کمونیستی و دموکراتیک از ماهیت دولت، تلخ ترین ثمره خود را در جریان گروگان گیری سفارت آمریکا به بار آورد. رژیمی که داشت در میان تناقضات داخلی در زیر ضربات مبارزات خلق آخرین روزهای عمر خود را می شمرد، ناگهان با مضحکه تسخیر سفارت، ژست قهرمان ضدامپریالیستی به خود گرفت. در یکی دو روز اول مردم با ناباوری به این حرکات نگریند، ولی سازمان های کمونیست و دموکراتیک با تمجید و تشویق به سوی سفارت آمریکا به راه افتادند تا از "قهرمانی" های "تسخیرکنندگان" تجلیل کنند. بسیاری از مردم به این توهم دچار شدند که شاید واقعاً این یک حرکت ضدامپریالیستی و انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول باشد و رژیم در این تور داغ، نان خود را پخت و میخ خود را محکم کرد.

در اثر فقدان رهبری صحیح و سازمان یافته، مبارزات دلاورانه خلق و ازخودگذشتگی های روشنفکران انقلابی به ایجاد یک جنبش انقلابی جدی و پیگیر سراسری توفیق نیافت. خلق های ترکمن و عرب و توده های کارگری و صیادان شمال همه به نوبه خود سرکوب شدند و تنها مبارزه خلق گرد است که توانسته است در این مدت، بیش از سه سال علیرغم تمام فراز و نشیب ها و ضعف رهبری، تاکنون دلاورانه ادامه یابد و به همین دلیل نیز بزرگ ترین امید انقلاب ما را تشکیل می دهد.

در یک سال اخیر، دیگر هرگونه توهمی نسبت به ماهیت این رژیم در میان مردم از بین رفته و به همین جهت نیز رژیم برای حفظ نظام وابسته به امپریالیسم به عریان ترین شکل سرکوب متوسل شده و تا آن جا پیش می رود که هر معترضی را به جوخه های اعدام می سپارد و آشکارا اعلام می کند که قصد ندارد جز از طریق کشتار و اختناق به حکومت خود ادامه دهد.

در صف نیروهای خلق تحولات جدیدی به وجود آمده است. مجاهدین خلق که در گذشته خود را از مبارزات مردم با رژیم کنار می کشیدند، اکنون به مبارزه ای خونین و دلاورانه با رژیم برخاسته اند و کم هستند سازمان هائی که لزوم مبارزه ای جدی علیه رژیم حاکم را، به عنوان امری مبرم و آبی، اذعان نکنند. ولی اگر در مورد لزوم مبارزه توافقی بی سابقه نسبت به دو سال قبل وجود دارد، در مورد شکل این مبارزه و ترکیب سیاسی ی نیروهای درگیر در این مبارزه و هدف های این مبارزه اختلاف نظر جدی وجود دارد و پیچیدگی وضعیت کنونی از همین امر ناشی می شود.

در صف مخالفین رژیم کنونی انبوهی از شخصیت ها و نیروهای سیاسی وابسته را می بینیم که یا به رژیم سابق تعلق دارند، یا به تدریج از همین رژیم جدا شده اند. فهرست طولانی این ها روز به روز طولانی تر می شود. این ها امروز در مقابل رژیم قرار گرفته اند و به مخالفت با آن، سخنان بسیار می گویند. ولی در عمل خطری مستقل را برای آن

تشکیل نمی دهند و مادامی که امپریالیسم از این رژیم حمایت می کند و درصدد جایگزینی آن با رژیم دیگری نیست، مسلماً از این ها هم عملی جدی سر نخواهد زد. (۵) ولی وجود مخالفت آن ها برای امپریالیسم و رژیم موجود تاکنون "برکت" های بسیار داشته است. امپریالیسم با توجه به بحران عمیق جامعه و بی ثباتی رژیم موجود، همواره باید کسانی را در اختیار داشته باشد که در صورت لزوم برای جایجانی مهره ها به کار روند و از سوی دیگر رژیم نیز به "برکت" وجود این مخالفین مرتباً دستگاه بوروکراتیک و مخصوصاً دستگاه سرکوب خود را تصفیه می کند و محیط ترس و ارباب را در آن برقرار می نماید. وجود این ها هیچ مشکل عملی یا نظری برای جنبش ما به وجود نمی آورد. دلیل مخالفت آن ها روشن است و مورد استفاده آن ها نیز برای امپریالیسم روشن است.

ولی در صف نیروهای خلقی مخالف رژیم جدید، سردرگمی هائی موجود است. حضور بنی صدر در "شورای ملی مقاومت" در کنار مجاهدین و شیوه مبارزه "شورای ملی مقاومت" علیه رژیم موجود و هدف های استراتژیک این مقاومت، وضعیت پیچیده ای را به وجود آورده است. مجاهدین نیروی نسبتاً قابل توجه ای را به میدان مبارزه مسلحانه چریک شهری وارد کردند و حماسه هائی شورانگیز از مقاومت آفریدند و ضرباتی نسبتاً قابل ملاحظه به مقامات اداره کننده رژیم کنونی وارد ساختند و تاکنون در این راه چندین هزار نفر شهید و اسیر داده اند و رژیم در رابطه با این مبارزه مسلحانه پدرومانه ناگزیر شد چهره واقعی خود را به معرض تماشای عموم بگذارد. ولی در عین حال می بینیم که آن ها مدام بر جنبه "تاکتیکی" این مبارزه تکیه می کنند و اساس کار خود را از بین بردن "رژیم خمینی" قرار داده اند، نه سلطه امپریالیستی، ارتش و ارگان های سرکوب وابسته به امپریالیسم. آن ها بنی صدر این مهره شناخته شده را به عنوان "رئیس جمهور منتخب مردم" پذیرفته اند و به بهانه اسلامی بودن ایدئولوژی خود و مسلمان بودن مردم ایران اصرار در مذهبی بودن دولت موقت آینده دارند. آن ها با این کار خود عملاً راه اتحاد را بر روی کمونیست ها می بندند و از سوی دیگر فریاد وحدت طلبی سر می دهند و هرگونه انتقادی را از این شکل اتحاد در تبلیغات خود به عنوان کارشکنی در راه مبارزه و بی اعتنائی به خون "شهادت مجاهد" جلوه می دهند.

از سوی دیگر مسئله اتحاد عمل با مجاهدین در صحنه مبارزه برای کمونیست ها نه تنها در مقطع کنونی، بلکه در آینده ی جنبش تأثیر بسیار دارد. با صرف انتقاد از ترکیب شورای مقاومت و برملا کردن نقش بنی صدر و طبیعت رفرمیستی برنامه شورای ملی مقاومت نمی توان مسئله همکاری مبارزاتی با مجاهدین را حل شده و منتفی دانست. همان طور که در گردستان نمی توان با صرف بحث در طبیعت رهبری حزب دموکرات و یا حتی کمتر از آن درباره پایگاه طبقاتی پاره ای از رهبران آن، مسئله اتحاد عمل با پیشمرگان حزب دموکرات و همکاری عملی با این حزب را حل شده و منتفی دانست. چنین برخورد دکماتیک و قالبی ای نه نشانه پابندی به اصول که دلیل عجز از حل مسائل عملی جنبش است. اگر مجاهدین امروز با بنی صدر متحد می شوند، یکی از دلایل عمده آن ضعف جنبش کمونیستی است و هرگونه اتحاد پایدار مجاهدین به عنوان نمایندگان خرده بورژوازی دموکرات با کمونیست ها منوط به قدرت گرفتن جنبش کمونیستی در عرصه مبارزه است. به نظر ما در حال حاضر از جانب پاره ای نیروها برخوردی پاسیفیستی نسبت به مجاهدین و شورای ملی مقاومت صورت می گیرد که با مصالح خود جنبش انقلابی خلق مغایرت دارد. این نیروها به نحوی به مبارزه مسلحانه ای که امروز عمده توسط مجاهدین در شهرها صورت می گیرد، می تازند و آن را محکوم می کنند و مثلاً آن را "پیش از وقت" دانسته و وسیله ای در دست رژیم برای توجیه اعدام انقلابیون جلوه می دهند. این ها نمی خواهند در نظر بگیرند که اگر پس از حوادث ۳۰ خرداد ۶۰ حضور مسلحانه مجاهدین در صحنه مبارزه نبود و در مقابل آن یورش وحشیانه، این عکس العمل شجاعانه صورت نمی گرفت، شرایط مناسبی برای برقراری اختناق به وجود می آمد. به خصوص که این بی عملی، بی اعتمادی شدید را بین توده ها نسبت به پیشاهنگ ایجاد می کرد. این گونه انتقاد پاسیفیستی از مبارزه مجاهدین، محیط بدبینی میان کادرها و هواداران این سازمان و کمونیست ها ایجاد می کند و به عناصر وابسته درون شورای ملی مقاومت امکان می هد که هر چه بیشتر تبلیغات ضدکمونیستی را این بار به نام دفاع از مجاهدین دامن بزنند و صف خلق و ضدخلق را که در حال حاضر در درون شورای ملی مقاومت مخدوش شده است، بیش از پیش مخدوش کنند. انتقاد از نارسائی "تاکتیک مبارزه مسلحانه" به نحوی که امروز توسط مجاهدین به کار می رود و طبیعت اتحاد مجاهدین با نیروهای وابسته در درون شورای ملی مقاومت یک چیز است و در نظر داشتن نتایج مثبت و زمینه های اتحاد عمل در صحنه مبارزه و سعی در جذب عملی مجاهدین به سوی کمونیست ها چیز دیگر. نباید اجازه دهیم که هتاکی و فحاشی جای انتقاد، و پرگوئی های روشنفکرانه جای عمل انقلابی، و منافع تنگ گروهی جای مصالح کل جنبش را در برخورد بین نیروها بگیرد.

اکنون در پرتو این ملاحظات مقدماتی نظری کوتاه به وضعیت خود بیفکنیم.

سازمان ما در شرایطی که امروز دیگر بر همه معلوم است، پس از آن که ملاحظه شد مرکزیت اپورتونیست سازمان مانع فعالیت چریک های فدایی و حامیان تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک می شود، به صورتی که آن ها نمی توانند مبارزه خود را در صفوف آن سازمان پیش ببرند، به وجود آمد و با تحلیل شرایط جدید پس از استقرار رژیم نشان داد که این رژیم نیز رژیمی وابسته به امپریالیسم بوده و در این شرایط جدید نیز همچنان مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه می باشد. در عین حال مراقبت کرد که مبادا با عناصر خلقی ئی که در اثر توهم خود در آن زمان با رژیم همکاری می کردند، برخورد چپ روانه نموده و آن ها را همراه با مزدورانی که بعداً سرسپردگی شان را به امپریالیسم به خوبی نشان دادند با یک توپ برانند. این برخورد، مبارزه ایدئولوژیک نسبتاً سنگینی را به ما تحمیل کرد که ما کم و بیش موفق از آن بیرون آمدیم و مهم ترین علت این موفقیت آن بود که جریان وقایع، همه گفته های ما را در این زمینه به اثبات رساند و برخوردهای یک ساله اخیر رژیم هیچ جای شکی در صحت این نظرات باقی نگذاشته و بسیاری از کسانی که زمانی ما را آنارشویست و دکماتیسست می نامیدند، امروز خود سخنان آن روز ما را تکرار می کنند، بدون آن که البته آن صداقت انقلابی را داشته باشند که پیشگامی ما را در درک و تحلیل طبیعت رژیم کنونی و شکل اصلی

مبارزه اذعان نمایند. امروز اگر نیروهائی که حتی پس از قتل عام های *قارنا* و *ابندرقاش* سعی در مماشات با این رژیم داشتند با آن به درگیری مسلحانه کشیده شده اند، این تأییدی عملی است بر سر این نظر چریک های فدایی خلق که در شرایط حاکمیت امپریالیستی بوزوازی وابسته، بین خلق و ضدخلق جز اعمال قهر رابطه ای وجود ندارد و اگر گروه های وابسته هنگامی که از قدرت برکنارند سعی می کنند خود را به نیروهای خلقی نزدیک کنند، پس از آن که به قدرت رسیدند همه چیز به یکباره دگرگون می شود.

ما بر اساس این تحلیل از ماهیت دولت و درک شکل اصلی مبارزه، کار خود را مخصوصاً با سه رهنمود عملی آغاز کردیم: "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها"، "پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح کارگری و خلقی" و "در همه اشکال مبارزه توده ها باید شرکت کرد و آن را ارتقاء داد". شعار نخست، جنبه کلی داشت و برای تمام نهضت بود و شعار دوم تا حدی تطبیق شعار اول در موارد مشخص را نشان می داد و شعار سوم تمام وظیفه تبلیغی و ترویجی و تشکیلاتی و عملی چریک های فدایی خلق را در قبال جنبش خلق، در خود منعکس می کرد و محتوای آن در جریان عمل بسیار غنی و بسیار متنوع بود.

شعار پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها، شعاری بود که از طرف ما برای تمام جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مطرح می شد، زمینه عینی تحقق این شعار و لزوم انجام این سازماندهی برای حرکت در جهت تحقق مبارزه مسلحانه و تأثیرگذاری این مبارزه در کل مبارزه خلق در شرایط پس از قیام بهمن ماه با توجه به قرارگرفتن مقدار زیادی سلاح در دست مردم و آزاد شدن انرژی انقلابی توده ها کاملاً فراهم بود. حتی تجربه ترکمن صحرا را در آن زمان در دست داشتیم و دیدیم که سازماندهی مسلح خلق ترکمن هرچند جزئی، در فرصت بسیار کوتاه توانست حمله رژیم را در بهار ۵۸ دفع کند و زمینه تسلیح هرچه بیشتر و ارتقاء سایر اشکال مبارزاتی این خلق را فراهم نماید. (۶) ما در آن زمان مخصوصاً به مبارزه خلق ها و در میان آن ها پیش از همه به مبارزه خلق کرد نظر داشتیم و اهمیت سازماندهی مسلح این مبارزات را تأکید می کردیم. کار در میان پرسنل انقلابی ارتش نیز مورد تذکر ما قرار می گرفت.

ولی اگر ما از لحاظ تئوریک مسئله حاکمیت را حل کردیم و شعارهای مشخص عملی خود را نیز مطرح نمودیم، متأسفانه در تحقق آن ها اقدامی نکردیم و فقدان پراتیک باعث آن می شود که نتوانیم به روشنی نارسائی های تئوری گذشته خود را دریابیم. حتی کسانی که امروز به این شعارها می تازند و آن ها را غیرعملی می خوانند، خود اعتراف می کنند که کاری در جهت تحقق آن ها صورت نگرفته تا غیرعملی بودن آن ها در عمل ثابت شود. این ها با استدلال های منطقی و با قیاس یک نوشته با نوشته دیگر به این نتایج می رسند. ولی باز تأکید کنیم که پراتیک مبارزاتی کل جنبش، صحت این شعارها را ثابت می کند. ما نتوانستیم بفهمیم که اثبات صحت و سقم شعارها و برنامه ها فقط در جریان عمل میسر است و غرق در خرده کاری ها و بحث هایی بر سر صحت و سقم و انطباق یا عدم انطباق این یا آن شعار، ایام بسیار گرانبهائی از تاریخ خلق خود را تا حدودی از دست دادیم. سخن از سازماندهی به میان آوردیم، ولی عملاً در جهت آن گام برنداشتیم. متأسفانه ما امروز نمی توانیم با اتکاء به نتایج پراتیک مبارزاتی دو سال گذشته، راجع به آن قضاوت کنیم. اگر نتیجه این پراتیک را در دست داشتیم، کار نقادی گذشته بسیار برایمان آسان بود و به راحتی مسیر آینده مان را روشن می کرد، ولی با وجود این امروز ناگزیریم به گذشته خود بازگردیم و اگر تا حدودی نمی توانیم بگوئیم چه کردیم، به خوبی می توانیم نشان دهیم که چه نکردیم. (۷) این که پراتیک جنبش صحت شعارهای ما را نشان داد واقعیتی است تردید ناپذیر، ولی هرگاه پراتیک خود ما که آگاهانه در جهت تحقق این شعارها سمت گیری می کرد بر روی جنبش اثر می گذاشت، سطح مبارزاتی جنبش و اهمیت سازمان انقلابی طبقه کارگر یعنی سازمان ما در جنبش امروز وضعیتی کاملاً متفاوت داشت. این که ما برای تحقق این شعارها تلاش های پراکنده ای کردیم نیز واقعیتی است که هم اکنون درحد خود، آثار خود را نشان داده است. (۸)

شعار پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها در جریان عمل، زمینه را برای طرح شعار پیش به سوی تشکیل ارتش خلق فراهم می کرد. ارتش خلق حداقل با دو چیز مشخص می شود: نوعی وحدت فرماندهی و تنوع طبقاتی افراد و نیروهای تشکیل دهنده این ارتش. حتی در شرایطی که فرماندهی ارتش خلق با یک نیروی واحد و مثلاً با یک نیروی کمونیست است، باز ارتش خلق از تمام طبقات زحمتکش و خلقی تشکیل می شود. عده ای به ما انتقاد کردند که چرا از همان آغاز شعار پیش به سوی تشکیل ارتش خلق را نداده ایم. ما پاسخ می دهیم که طرح چنین شعاری به طور کلی غلط نبود، ولی طرح بی موقع آن نشان می داد که ما مراحل تکامل جنبش را در نظر نمی گیریم و شعارها را نه برای تعیین وظایف عملی، بلکه صرفاً جهت مشخص کردن بینش کلی خود و صرفاً به شکل تئوریک مطرح می کنیم. همین رفقا پس از انشعاب، سازمان خود را که حداکثر از یک کانون چریکی در کوه و چند هسته چریک شهری تشکیل می شود و صرفاً از روشنفکران کمونیست مرکب می باشد "ارتش رهائی بخش خلق های ایران" خواندند و از مردم دعوت کردند: "با پیوستن به صفوف چریک های فدایی خلق ایران ارتش انقلابی خود را گسترش دهید". به این ترتیب ارتش انقلابی تشکیل شده و مسئله بسط صفوف آن مطرح است و کسانی که عمل مسلحانه را تنها راه تشکیل ارتش خلق می دانند، از مردم می خواهند که "با چریک های فدایی خلق ایران تماس بگیرید و در دفتر ارتش خلق نام نویسی کنید". ولی جریان تشکیل ارتش خلق در واقع هرگز به این صورت نبوده و با تنوع نیروهای سیاسی در صحنه مبارزه ایران، مسلماً در ایران نیز چنین نخواهد بود. این رفقا در زمینه ارتش خلق چنان دچار آشفته فکری هستند که پس از آن که خود را ارتش رهائی بخش خلق های ایران خواندند و برای عضوگیری جهت این ارتش دفتر گشودند، تازه در زیر اعلامیه خود شعار می دهند "پیش به سوی تشکیل ارتش خلق" و به این ترتیب نشان می دهند که ارتش خلق هنوز باید تشکیل شود. در متن اعلامیه بحث بر سر بسط صفوف ارتش خلق بود و شعار زیر اعلامیه "پیش به سوی تشکیل ارتش خلق" است. آیا سردرگمی از این بیشتر در یکی از حیاتی ترین مسائل جنبش ممکن است؟

در شرایطی نظیر ایران تشکیل ارتش خلق، هرگاه قرار باشد این عبارت به معنای واقعی خود به کار رود، نه تنها منوط به انجام مبارزه مسلحانه از طرف بخش عمده ای از نیروهای خلق و شرکت توده ها در این مبارزه، بلکه همچنین منوط به تشکیل نوعی جبهه واحد از این نیروها در زمینه سیاست و فرماندهی است. در یک جنبش ضدامپریالیستی، دیگر نمی شود بیش از یک ارتش خلق داشت و اگر هر سازمانی بخواهد برای خود یک ارتش خلق به پا کند، دیگر این عبارت به شوخی گرفته شده است. وقتی ما در کردستان به درستی می گفتیم نیروی پیشمرگه نطفه ارتش خلق است، این بدان معنا بود که این نیرو در جریان تکامل مبارزه می تواند به نوبه خود بخشی از ارتش خلق را تشکیل دهد، ولی این هنوز حتی ارتش خلق کرد هم نامیده نمی شود، زیرا از یک فرماندهی واحد برخوردار نیست و بسیار ساده است که تصور کنیم که ایجاد یک فرماندهی واحد برای نیروی پیشمرگه در کردستان مستلزم ایجاد نوعی اتحاد بین سازمان های سیاسی خلق کرد است. امروز به علت تشنت سازمان های سیاسی خلقی، مبارزه مسلحانه نسبتاً وسیعی که در کشور ما جاری است جدا و متشتت از یکدیگر صورت می گیرد. ولی همه مبارزات احیاناً نطفه های آن جریاناتی را در خود دارند که در آینده و در شرایط مناسب به هم خواهند پیوست و تحت یک فرماندهی نسبتاً متحد، ارتش خلق را به وجود خواهند آورد. ولی اگر سازمانی پیش از وقت، خود را ارتش خلق بنامد در واقع سدی بر سر راه تشکیل ارتش خلق واقعی خلق ایجاد کرده است. اگر چنین بود رفقای ما در سال ۵۰ خود را یک سازمان چریکی اعلام نمی کردند، بلکه ارتش خلق می نامیدند. تازه در آن زمان زمینه بیشتری برای چنین نامگذاری ای موجود بود و سازمان ما برای مدتی تنها نیروی مبارزه مسلحانه و پس از آن نیز نیروی عمده مبارزه مسلحانه را تشکیل می داد. در حالی که امروز مبارزه مسلحانه در ایران تحت رهبری سازمان های بسیار متفاوتی صورت می گیرد و این که هر یک از این ها خود را ارتش خلق بنامند، زبان بسیار برای وحدت عمل جنبش خواهد داشت.

در شعار "باید در جریان مبارزات توده بود و آن را ارتقاء داد"، ما به حق برای خود این وظیفه را قرار دادیم که در تمام مبارزات توده ها شرکت کنیم و سعی در ارتقاء سطح آن ها بنمائیم. ولی در عمل با پاره ای وسواس های توریک گام های خود را در این زمینه سست کردیم، تا جایی که عملاً این شعار مفهوم واقعی خود را در نزد ما از دست داد. ما توده ها و مبارزات آن ها را در واقع در اسارت اپورتونیست ها رها کردیم. با تیختر روشنفکرانه به مسائل توده ها نگاه کردیم و ظاهراً آن ها را بی اهمیت تر از آن یافتیم که به آن بپردازیم. نتیجه آن شد که رهبری و هدایت توده ها به دست نیروهای سازشکار یا غیرپرولتاری و یا حتی وابسته افتاد. اغلب، ما این بی توجهی به مبارزات توده ها را با مصالح مبارزه مسلحانه توجیه می کردیم و گمان می کردیم که این وظیفه اصلی یعنی سازماندهی و انجام مبارزه مسلحانه آن بی اعتنائی را توجیه می کند. ولی در عمل معلوم شد که هرگاه واقعاً می خواستیم آن مبارزه مسلحانه را سازماندهی و انجام دهیم، می بایست به این شعار خود صمیمانه پایبند می ماندیم و در تحقق عملی آن می کوشیدیم. تماس با مبارزه توده ها حداقل فایده اش برای پیشبرد مبارزه مسلحانه جذب افراد به این مبارزه بود، ولی از شعار شرکت در مبارزه توده ها نباید حتی این درک محدود را داشت. شرکت در مبارزه توده ها از طرف سازمان ما به معنای بسیج نیرو و توان مردم در سطح تمام خلق در جهت تقویت و رشد مبارزه مسلحانه بود. ما به این مسئله بی توجه بودیم. ما تماس با توده ها را خارج از چارچوبه کلی مبارزه ای خود و هدف های تاکتیکی و استراتژیک خود بررسی می کردیم و در این شکل جداگانه این کار به نظرم صرفاً "سیاسی کاری" می آمد و اگر کسانی در بین ما بودند که بر لزوم شرکت در مبارزه توده ها تأکید می کردند، از طرف دیگران به "سیاسی کار" بودن متهم می شدند. نتیجه ای این برخورد کودکانه آن بود که ما، نه آنکه در مبارزه توده ها شرکت نکرده باشیم، بلکه این شرکت را جدی نگرفتیم. گاه در این مورد به این ترتیب خود را تسلی می دادیم که نیروی ما اندک است و آن را باید در وظایف عمده به کار برد. ما در این جا توده ها را نادیده می گرفتیم و هر وظیفه ای را در رابطه با مبارزات توده ها، پیشاپیش باری به دوش خود حس می کردیم. در حالی که در عمل، توده ها همواره خود وظایف لازم را انجام می دهند و ما از نیروی خود آن ها برای انجام وظایف لازم می توانستیم استفاده کنیم. اگر مثلاً ما به مسائل معلمین توجه می نمودیم، مسلماً در میان معلمین کسانی بودند که با آشنائی و بصیرت در این امر با ما همکاری کنند و کارهای لازم را در این مورد خود انجام دهند. تازه در اثر این ارتباط، ما می توانستیم از نیروی آن ها در زمینه های دیگر نیز استفاده کنیم. به هر حال در این زمینه کوتاهی هایی از ما سرزد که یکی از دلایل مهم جدائی ما از توده های مردم می باشد و شناخت دقیق این کوتاهی ها و سعی در رفع آن ها یکی از شرایط مهم رشد ما در آینده خواهد بود.

به نظر ما از این پس باید با این فرض حرکت کنیم که اصولاً باید در تمام عرصه های زندگی خلق، چریک فدایی حضور داشته باشد و هیچ عرصه ای برای ترکتازی اپورتونیست ها خالی نماند. برای این کار باید سازماندهی لازم را به وجود آورد و برای این سازماندهی نباید نیروی فعلی خود را با وظیفه عظیمی که به این صورت در مقابل خود قرار می دهیم، مقایسه کنیم و با ایمان به خلاقیت توده ها در نظر داشته باشیم که هر حرکت ما در این جهت نیروی قابل ملاحظه ای از توده ها را در اختیار ما می گذارد. ثانیاً نباید با درکی مکانیکی از مبارزه مسلحانه، طبیعت این سازماندهی را مخدوش کنیم. طبیعت این سازماندهی را باید واقعیت عینی عرصه ای که ما بدان گام می نهیم تعیین کند. وظایفی را که این سازماندهی در مقابل خود قرار می دهد، بسته به سطح مبارزات توده هائست که ما با آن ها ارتباط می گیریم. رابطه این شکل از سازماندهی را با شکل اصلی یعنی مبارزه مسلحانه نباید در تک این روابط، بلکه در مجموع پراتیک چریک های فدایی خلق در نظر آورد. مثلاً باید دید که یک سازماندهی دانش آموزی بدون آن که در وهله اول و بلافاصله سازمان سیاسی- نظامی در بین دانش آموزان ایجاد کند و بدون آن که بلافاصله قصد کشاندن مبارزات دانش آموزی را به اشکال قهرآمیز و مسلحانه داشته باشد، با توجه به آمادگی دانش آموزان و خواست های مبرم آن ها عمل می کند، می تواند بهترین عناصر دانش آموزی را به هسته های مسلح و یا حتی به کانون های چریکی روستائی منتقل نماید. در حالی که اگر در آغاز به ایجاد تشکیلات سیاسی- نظامی و هسته های مسلح پرداخته شود، امکان رابطه گیری با توده دانش آموزی از بین می رود.

داشتن این گونه ارتباط توده ای برای تحول و تکامل مبارزه مسلحانه گریزناپذیر است. اگر مبارزه مسلحانه در جریان تکامل خود می بایست به جنگ توده ای تبدیل گردد، سازمان چریکی نمی که امروز به آن مبادرت می ورزد باید به طور ارگانیک با توده های خلق رابطه برقرار کند و زمینه توده ای شدن مبارزه ی خود را فراهم نماید. هیچ راه دیگری جز این برای توده ای شدن مبارزه مسلحانه وجود ندارد. اگر سازمان چریکی این وظیفه را در مقابل خود قرار ندهد، مبارزه مسلحانه ای که او انجام می دهد همواره خصلت روشنفکری و جدا از توده ی خود را حفظ خواهد کرد. خود به مبارزه پرداختن و توده ها را در اسارت اپورتونیست ها و سازشکاران رها کردن، هیچ گونه مناسبتی با مشی چریک های فدایی خلق و تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک ندارد. خلاصه کنیم:

۱- شرایط مبارزه در کشور ما چرخش بسیار مطلوبی به خود گرفته است. نکته مثبت این چرخش در آن است که سازشکارترین نیروها نیز لزوم مبارزه مسلحانه را پذیرفته اند.

۲- ولی مبارزه مسلحانه تحت رهبری این نیروها کم عمق، "تاکتیکی" و فاقد دورنمای انقلابی است.

۳- این خصلت دوگانه مستلزم برخورد انعطاف پذیر ما به نیروهای درگیر این مبارزه و مخصوصاً توده هائیسست که تحت رهبری این نیروها به مبارزه مشغولند.

۴- این برخورد باید چنان خصلتی داشته باشد که اولاً به اصطکاک نیروهائی که در مقابل رژیم کنونی ایستاده اند و ضعیف کردن حمله آن ها در مقابل این رژیم منجر نشود؛ ثانیاً نباید به نحوی با رهبری این نیروها برخورد کرد که محیط تیره ای میان ما و توده های از جان گذشته ای که با توهم نسبت به این رهبری ها در صف آن ها دلاورانه می جنگند، ایجاد شود. ثالثاً نباید انتقاد از نارسائی و کم عمق بودن مبارزه مسلحانه این نیروها، به نحوی صورت گیرد که آب به آسیاب نیروها و تئوری های پاسیفیست بریزد. رابعاً این برخورد باید همواره بر این اصل اساسی تکیه داشته باشد که بهترین انتقاد از خط مشی ها و اعمال رفرمیستی، قراردادن آن ها در مقابل خط مشی و عمل انقلابی است و تنها با پراتیک انقلابی مبارزه مسلحانه می توان به مقابله با برداشت رفرمیستی و فرصت طلبانه از مبارزه مسلحانه برخاست و لازمه ی این پراتیک انقلابی، همکاری عملی با تمام نیروهائیسست که به هر حال خلق را در صفوف خود گردآورده اند، هرچند کم دامنه و موقت و با هدف های کوتاه نظرانه به مبارزه مسلحانه برخاسته اند. حدود این همکاری عملی را فقط در جریان خود عمل می توان تعیین کرد و در جریان همین برخورد است که ما می توانیم به توده متوهم که از مبارزه مسلحانه انتظاری فوری و نتایج برق آسا دارد، نزدیک شویم و نارسائی های درک او را از این مبارزه برایش توضیح دهیم. خامساً در جریان تحول اوضاع کنونی نمی توان هیچ نیروئی را صرفاً با توجه به جهت گیری های مقطعی وی به طور قطعی ارزیابی کرد. وقتی امروز به جریان امور در سال گذشته نگاه می کنیم، جایجائی های وسیعی در میان نیروها می بینیم و سیر حوادث از این پس این جایجائی ها را تشدید خواهد نمود. نباید به اتحادهایی که امروز بسته شده به عنوان اموری پایدار و همیشگی بنگریم. نباید همه نیروهای نامتجانس را که در یک حزب و یا در یک شورا گردآمده اند، به یک چشم بنگریم. ندیدن این تفاوت ها به معنای عدم مسئولیت در مقابل کل جنبش خلق است. اگر امروز خرده بورژوازی دموکرات را می بینیم که به اتحاد با نیروهای وابسته دست زده، نباید این اتحاد را دائمی تصور کنیم. در جریان امور، این اتحادها از هم خواهد پاشید و غیرممکن است که خرده بورژوازی در یک کشور وابسته بتواند در حکومت با بورژوازی وابسته شریک شود. یکی از شرایط ازهم پاشیدن این اتحاد رشد نیروهای انقلابی و مبارزه مسلحانه ماست. برخورد صحیح ما می تواند نیروهای دموکرات را به سمت ما جلب کند و عدم احساس مسئولیت ما در مقابل نیروهای دموکرات و انتقادهای غیرمسئولانه می تواند آنچنان محیط سؤتفاهمی ایجاد نماید که فقط به سود نیروهای وابسته تمام می شود.

۵- در درون سازمان ما باید همواره مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبهم جریان داشته باشد. تنها در جریان این مبارزه ایدئولوژیک است که پراتیک و تئوری مبارزه مسلحانه بسط و گسترش می یابد. ولی مبارزه ایدئولوژیک نباید با طرح مباحث روشنفکرانه و درازگوئی های بی انتها اشتباه شود. مبارزه ایدئولوژیک باید راهنمای عمل مبارزاتی روزمره ما گردد، نه مانع راه آن. یکی از بهترین معیارها برای تشخیص جریان ناسالم و انحرافی در مبارزه ایدئولوژیک همین است که این مبارزه مانع فعالیت های عملی ما باشد. مبارزه ایدئولوژیک نباید به هیچ وجه به سانترالیسم دموکراتیک در درون سازمان لطمه بزند و بهانه به دست کسانی بدهد تا با به رخ کشیدن توانائی های تئوریک خود، مدعی مسئولیت های سازمانی و عملی ویژه ای باشند. مبارزه ایدئولوژیک نباید با نق نق های روشنفکرانه اشتباه شود و از آن بدتر به پیچ های درگوشی تبدیل گردد. سازمان ما باید مبتکرین این گونه نق نق ها و این گونه پیچ پیچ ها را شناسائی کند و در صورتی که آن ها را علاج ناپذیر یافت، فاطعانه از صفوف خود براند. مبارزه ایدئولوژیک نباید با انتقاد و انتقاد از خود رفقا در جریان کارهای روزمره مخلوط گردد. رفقا باید پروپسه انتقاد و انتقاد از خود را در جریان کارهای روزمره ی خود منظمآ و به موقع انجام دهند به طوری که هیچ مسئله جزئی در رفتار شخصی با سکوت برگزار نشود و نواقص جزئی اشخاص ناگهان به طور کلی مطرح نگردد. ولی در جریان مبارزه ایدئولوژیک نباید به این گونه نارسائی های افراد بپردازیم و جریان ناسالم تهمت زنی و افتراء بندی را در مبارزه ایدئولوژیک بنیان گذاریم.

۶- برای اقدام به عمل، تدارک ذهنی و عینی لازم را باید دید. در لزوم سنجیدن نتایج هر عملی و فراهم کردن مقدمات آن عمل هیچ تردیدی نیست، ولی این گونه ملاحظات را نباید با وسواس و تردید در هنگام عمل اشتباه کرد. نباید از ترس این که مبادا اشتباه کنیم از عملی که در هر حال به نظرم لازم می آید و در حد امکاناتمان هست، خودداری نماییم. بگذارید جریان خود عمل به ما کمک کند تا از تردید در صحت و سقم آن بیرون آئیم، ولی اسیر تردید و وسواس ماندن شایسته ی چریک فدایی نیست.



## زیرنویس ها:

۱- در همان روز اول استقرار حکومت جدید، قطب زاده به عنوان "نماینده امام در رادیو و تلویزیون" منصوب شد تا "سیاست پابرهنگان" را در این دستگاه تبلیغاتی رژیم تأمین کند و امروز روزنامه کیهان "تیتربزرگ" خبر اعدام قطب زاده را به عنوان جایزه مسابقه بیست سئوالی لمپن مآب خود تعیین می کند. (کیهان دوشنبه، ۱۳۶۱/۳/۶، شماره ۱۱۶۲، ص. ۱۲)

۲- گسترش بخش بوروکراتیک و مداخله دولت در امر اقتصاد گرایش عمومی نظام امپریالیستی را نشان می دهد و به هیچ وجه ویژگی نظام وابسته نیست. در نظام های وابسته، گسترش بخش بوروکراتیک بستگی به اوضاع و احوال مشخص هر کشور دارد. مثلاً در کشورهای مثل کشور ما که درآمد اصلی کشور و دولت از طریق صدور مواد طبیعی حاصل می شود و خود بخود این درآمد در دست دولت متمرکز است، بورژوازی بوروکراتیک بسط و گسترش بسیار دارد. در کشورهای نظیر آمریکای لاتین که درآمد اصلی کشور حاصل تولید تک محصولی (مثل کاکائو، قهوه، نیشکر) وسیع در بخش کشاورزی است و این تولید و تجارت خارجی آن در دست بورژوازی محلی و شرکت های چند ملیتی متمرکز است، بخش بوروکراتیک بورژوازی بسیار ناچیز است و قدرت دولتی نیز در خدمت بخش غیربوروکراتیک قرار دارد.

۳- تبلیغات عوام فریبانه رژیم جدید از همان آغاز سعی می کرد تقلیل صدور نفت را به سیاست "ضدامپریالیستی" رژیم نسبت دهد که گویا نمی خواهد ذخائر ملی کشور را به امپریالیست ها بفروشد، ولی واقعیت آن بود که در اثر رکود جهانی تولید امپریالیستی نیاز بازارهای امپریالیستی به نفت تقلیل یافته بود و شرکت های امپریالیستی نفتی برای حفظ سطح سود خود نیاز داشتند که سطح تولید در کشورهای مولد نفت پائین بیاید و الا عرضه بیش از حد نفت در بازار، این شرکت ها را به ورشکستگی می کشاند. به پیروی از این نیاز بازار امپریالیستی و سیاست شرکت های نفتی بود که در کشورهای وابسته ای چون ایران سطح تولید نفت پائین آمد و درآمد این گونه کشورها به شدت تنزل کرد و بحران داخلی آن ها را عمق بیشتری بخشید. امروز دیگر جانی برای این گونه عوام فریبی ها باقی نمانده است. دولت ایران برای تأمین مخارج خود، نفت را با قیمتی بسیار نازل و اغلب با شرایطی فضیحت بار در مبادلات پایاپای به فروش می رساند.

۴- "تسخیر" سفارت آمریکا در وهله ی اول به خاطر شرایط داخلی ایران و حفظ رژیم وابسته به امپریالیسم آمریکا، طرح ریزی شد و البته امپریالیستها و بخصوص امپریالیست آمریکا، از جمله هیئت حاکمه آمریکا، سعی کرد زمینه ی روانی مداخله ی مستقیم نظامی در منطقه را در کشور خود ایجاد کند. ولی جنگ ایران و عراق اساساً مصالح منطقه ای و جهانی امپریالیسم را منعکس می کند و البته رژیم ایران نیز در صحنه ی داخلی از آن استفاده های ویژه ای می نماید.

۵- به علت وابستگی رژیم حکومتی در کشور ما به امپریالیسم، هرآن احتمال تغییر ناگهانی رژیم وجود دارد. نیروی انقلابی درعین آن که این احتمال را در نظر دارد و باید هرگونه تغییرات سیاسی جدید را با سرعت به حساب آورد و تاکتیک لازم را در مقابل آن اتخاذ نماید، باید در نظر داشته باشد که این تغییر رژیم ها جز تغییر آرایش جنگی امپریالیسم و بورژوازی وابسته در مقابل خلق نیست و سرنگونی حاکمیت امپریالیستی و برقراری حاکمیت خلق مستلزم جنگ طولانی است که در طی آن ارتش خلق، ارتش وابسته به امپریالیسم و تمام نیروهای کمکی ای را که به احتمال قوی از خارج برای وی اعزام خواهد شد را درهم بشکنند. همین چندماه پیش یک سرخوخته ارتش لیبریا تقریباً تمام اعضای هیئت حاکمه سابق را در جلوی جوخه های آتش قرارداد و در حالی که فریادهای ضدآمریکائی می زد، سازمان سیا به او کمک می کرد تا تسلط رژیم جدید را بر دستگاه دولتی تأمین نماید.

۶- بعداً کسانی پیدا شدند که بگویند شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها" شعاری "دفاع طلبانه"، "سیاسی کاری" و "غیرعملی" بود و عنوان کنند که سازمان مسلح توده ها در جریان عمل مسلحانه به وجود می آید. این افراد با شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها" در واقع اختلاف نظری ندارند. آن ها نیز مسلماً معتقدند که اولین عمل مسلحانه را نیز باید سازماندهی کرد. آن ها فقط فاقد چشم انداز وسیع و انقلابی این شعارند که خلقی را سلاح به دست در اطراف خود می بینند و فرمان تشکیل آن را می دهند. وقتی به جریان امور بنگریم- گرچه متأسفانه ما شخصاً فاقد پراتیک لازم برای قضاوت کار خود هستیم- در پراتیک مبارزاتی کل جنبش، تحقق این شعار و نتایج عملی آن را در پیشبرد مبارزه مسلحانه می بینیم و خلق ترکمن با سازماندهی مسلح خویش به جنگی دست زد که هرگاه رهبری اپورتونیستی برآن حاکم نمی شد، نتایج دیگری به دست می آمد. ولی به هر حال همین تجربه هم برای تکامل بعدی مبارزات این خلق بسیار گرانبهاست. خلق عرب اگر سازمان مسلح خود را به وجود نیاورده بود، نمی توانست لااقل مردانه و در میدان نبرد شکست بخورد و هیچ کس نیست که اهمیت مبارزاتی این نبرد را، حتی با وجود شکست آن انکار کند. خلق دلیر گرد پیش از آن که همه جانبه درگیر مبارزه شود، سازمان های مسلح خود را به وجود آورد و قدرت بعدی پاره ای از سازمان های سیاسی گرد که در آغاز هیچ نیروئی به حساب نمی آمدند، زائیده درک به موقع همین امر بود که امکان سازماندهی مسلح توده ها وجود دارد و در تحقق آن همت گماشتند. آیا در همین شرایط مجاهدین نتوانستند سازمان مسلح نسبتاً نیرومندی به وجود آورند؟ آیا کسانی که سازمان مسلح را حتی در آن شرایط زائیده ی عمل مسلحانه می بینند، چشم را بر واقعیت نمی بندند که در آن شرایط لازمه عمل مسلحانه در

مقیاس توده ای، سازماندهی مسلح توده ها بود و کسی که به این کار دست نمی زد نمی توانست به آن عمل مسلحانه ای که لازمه ی آن زمان بود، تحقق بخشد. بگذارید اندکی مشخص تر بگوئیم. ما از همان آغاز اعلام کردیم که سازمان مسلح توده ها را به وجود می آوریم و هرکجا به توده ها حمله شد، به دفاع از آن برمی خیزیم. معنای عملی این سنجش چه بود؟ ۲۸ مرداد ۵۸ را در تهران به خاطر آورد، اگر ما در آن زمان به اندازه ی کافی در تحقق شعار سازماندهی مسلح توده ها نیرو صرف کرده بودیم و اگر مثلاً چندصد نفر مسلح در اختیار داشتیم، می توانستیم در مقابل حمله اوپاش و ارادل رژیم به سازمان های دموکراتیک بایستیم و در آن صورت مسیر حوادث بعدی به سمتی دیگر بود. ولی متأسفانه ما نیروی برای عمل کردن در این سطح در اختیار نداشتیم و اگر می خواستیم به آن "عمل مسلحانه" با درک محدود این افراد دست بزنیم، جز آنکه هسته اصلی رهبری چریک های فدایی خلق را به مسلخ دشمن می فرستادیم و از این طریق ضربه ای جبران ناپذیر به جنبش می زدیم، نتیجه دیگری به دست نمی آمد.

۷- در این جا مسئله بر سر نفی کارهایی که سازمان ما در سه سال گذشته کرده نیست. ما به هیچ وجه نباید تأثیری را که وجودمان چه از لحاظ نظری و چه در عمل بر روی کل جنبش و بر روی سایر سازمانها داشته است، دست کم بگیریم. ما به هیچ وجه حق نداریم فعالیت خستگی ناپذیری را که چریک های فدایی خلق و هواداران پرشور و دلیر آن ها در طی این مدت برای ارتقاء سطح مبارزات توده ها کردند، نادیده بگیریم. مسئله بر سر هیچیک از این ها نیست، همه این ها خوب و مثبت بودند. مسئله بر سر پراتیک انقلابی و آگاهانه در جهت تحقق شعارهای سازمانی است.

ما بنابه حکم وظیفه کمونیستی به نقد گذشته ی سازمان خویش می پردازیم و این را نیز می دانیم که اپورتونیسیم همواره در کمین است و می کوشد با برجسته کردن ضعف ها و اشتباهات گذشته و نادیده گرفتن عملکردهای مثبت سازمان، به مقاصد غیرانقلابی خویش دست یابد. آگاهی از این واقعیت هرگز باعث آن نمی شود که ما لحظه ای از بازگونی حقیقت غافل شویم، بلکه این آگاهی ما را در مقابل فرصت طلبان هشیار می سازد. اتفاقاً سازمان ما در مقایسه با سازمان های دیگر انقلابی ترین برخوردارها را داشته است و در این مورد به طور قطع می توان گفت در حالی که تحلیل ها و جهت گیری های تمام سازمان های سیاسی موجود در آن زمان انحرافی بود، تنها سازمانی بودیم که در مقابل مسائل انقلابی توده ها دید درستی ارائه داده و گرفتار هیچیک از سیاست های مزورانه رژیم نشدیم و هرگز شعارهای پرطمطراق رژیم نتوانست ما را بفریبد و مانع از آن شود که ما از جهت گیری های اصلی خود عدول کنیم. از این نظر انتقادات کنونی ما نسبت به گذشته هرگز به معنی نفی نظرات گذشته نمی باشد و ما کماکان نسبت به جهت گیری های گذشته خود وفاداریم. ولی اگر امروز گذشته خود را به تازیه می کشیم، تنها بدین معنی است که نشان دهیم در مقابل وظایف عظیمی که جنبش توده ای به عهده ما گذاشته بود، سربلند بیرون نیامده ایم. پراتیک انقلابی ما در مقابل این وظایف، ناچیز بوده است. جنبش توده ای از ما وظایف بزرگی را می طلبید، ولی ما در شرایطی نبودیم که قادر به انجام آن باشیم. علت این ناکامی را نه در نظرات و تئوری های سازمانی، بلکه در عدم توانایی ما در تنظیم و هماهنگی بین وظایف متنوع و انقلابی باید جستجو کرد. مثلاً شرایط جنبش توده ای به گونه ای بود که می بایست فعالانه در زندگی توده ها شرکت کرد و آن را در جهت شکل اصلی مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه ارتقاء داد. بدون شرکت فعال در زندگی توده ها و بدون ارتباط با توده ها، رهبری مبارزات آن ها امکان پذیر نبود. در صورتی که ما در این زمینه کار چندانی انجام ندادیم.

همان طور که می دانیم سازمان ما در شرایطی به وجود آمد که تمام گروه ها و سازمان های موجود در جامعه، خصوصاً سازمان های کمونیستی با تمام امکانات و نیروی خود به مخالفت با تئوری مبارزه مسلحانه برخاستند و برای ایزوله کردن مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه در بین توده ها از به کارگیری شیوه های غیراصولی نیز علیه ما خودداری نمی کردند. گویا رسالت آن ها این بود که به هر قیمتی شده اتوریته سازمان ما و مشی انقلابی آن را در میان توده ها از بین ببرند. تمام قلم ها در مخالفت با تئوری مبارزه مسلحانه به کار افتاده بود، بدون آنکه پای یک مبارزه ایدئولوژیک جدی پروتیری درمیان باشد. در چنین شرایطی وظایف ما در مقابل این هجوم گسترده، بسیار مشکل بود. می بایست از سوئی در حوزه سیاسی- ایدئولوژیک به جنگ گسترده با اپورتونیسیم پردازیم و از سوی دیگر و در ارتباط با آن، با حضور فعال در جنبش به وظایف عملی خویش پاسخ دهیم. ما اگرچه در حوزه ی مبارزه ایدئولوژیک علیه اپورتونیسیم ها موفق بودیم، ولی امکانات محدود سازمانی، درک نادرست از مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان به معنی محدود کردن آن در حوزه کلی و نکشیدن این مبارزه به مسائل مشخص جنبش توده ها و به طور کلی عدم موفقیت در ساختن تشکیلات منسجم که قادر به پیاده کردن مشی انقلابی در عرصه عمل گردد، باعث شد تا در امر تحقق شعارهای سازمانی خود ناموفق گردیم.

۸- پراتیک ما در بندرعباس و سازماندهی و تجهیز کانون چریکی در شمال کارهایی هستند که به هیچ وجه نباید آن ها را دست کم گرفت و نتایج این گونه مبارزات به تدریج روشن تر احساس می شود. ما با تأکید اهمیت پایگاه های چریکی در مناطقی که شرایط طبیعی و اجتماعی آن فراهم است، بخش بزرگی از امکانات سازمانی خود را برای تدارک آن در شمال بسیج کردیم.

صرفنظر از به وجود آمدن انشعابی غیراصولی در سازمان و محدودیت دید اغلب رفقای منشعب از برخی از مسائل جنبش، رفقای که در جهت ایجاد کانون چریکی حرکت کردند، با الهام از نظرات انقلابی سازمان و فرهنگ فدایی حاکم بر آن، با فداکاری و فخرمانی قابل ستایش خود بیانگر تلاشی انقلابی در جهت تحقق مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی شدند. ولی هرگاه ما در جهت تحقق شعارهای سازمانی خود حرکت می کردیم، امکانات بازم بیشتر برای ایجاد این گونه کانون ها داشتیم و اثرات به مراتب وسیع تری در جنبش خلق به جا می گذاشتیم.

و یا اگر فعالیت رفقای بندرعباس را در نظر بگیریم، می بینیم این رفقا در چارچوب شعارهای کلی سازمان دست به تشکیل هسته های سیاسی- نظامی زدند. عملکرد این هسته ها باعث رشد سازمان در این شهر و رشد آگاهی مردم و روی آوری آنان به طرف سازمان ما شد. اگر ما وظایف مرحله ای و روزمره هواداران را به قسمی که به تحقق شعارهای سازمانی منجر شود مشخص می نمودیم، نه تنها رشد سازمانی و تکامل مبارزه مسلحانه در بندرعباس بیشتر از این می شد، بلکه در جاهای دیگر نیز وضع سازمان ما و به طور کلی وضع جنبش با امروز متفاوت می بود.